

این آدم آهنی ناقص است

نیره سادات هاشمی

نام کتاب: من آدم آهنی شدم
نویسنده: کبری بابایی
تصویرگر: نرگس محمدی
ناشر: شکوفه (امیر کیپر)
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
بها: ۱۰۰۰ تومان



«من آدم آهنی شدم»، مجموعه‌ای است که با رویکردی متفاوت برای گروه سنی ب و ج منتشر شده است. البته در شناسنامه‌ی کتاب ج و در توصیفات شاعر ب و ج آمده است! شش اثر در قالب نیمایی با مضمون‌هایی که تقریباً نو هستند. شاعر در این مجموعه به مفاهیمی چون: تغییر خوی و سرشت معصوم کودکانه بر اثر زندگی ماشینی، تنهایی در زندگی امروزی، اعتماد به نفس و اصرار بر حق و... می‌پردازد. برخی از این مفاهیم نسبتاً نو هستند یا با مفاهیم عام و رایج در شعر کودک متفاوت است. این تفاوت‌ها بیانگر گرایش او به نوگرایی است. مضامین متفاوت، برگزیدن قالب نیمایی حکایت از تلاش شاعر برای رسیدن به فضایی نو در شعر کودک دارد. اما آیا او در این تلاش به موفقیتی دست یافته است؟! از شعر «خانه‌ی کلاغ» آغاز می‌کنیم که به جهت نام شعر ارتباط و پیوند بیشتری با دنیای مخاطب دارد. اگرچه شاعر در این شعر باز هم به مضامینی چون حیوان‌آزاری و نگاه منفی مردم به کلاغ می‌پردازد؛ اما محور اصلی مضمون بر عبارت قدیمی و دیرآشنای «کلاغه به خورش نرسید»، قرار گرفته است.

شروع شعر خوب است: «راه دور بود».

فضایی آشنا که مخاطب را بلافاصله به فضای قصه‌ها رهنمون می‌شود. به نوعی این سطر، تکرار عبارت‌های معروفی است که در آغاز بیشتر قصه‌ها می‌خوانیم: «در گذشته‌های دور...»، «اون قدیم قدیم...» و... در سطر بعدی او بلافاصله «زمین و آسمان» را به هم مربوط می‌کند.

«آسمان / مثل خاک / سوت و کور بود»

ولی هر چه به پایان اثر نزدیک می‌شویم، درک منظور شاعر، خصوصاً برای مخاطب گروه سنی، سخت‌تر می‌شود. معلوم نیست تا چه قدر کودک خواهد توانست درک روشنی از بخت بد و معلق کلاغ - که نه جایی در آسمان دارد و نه بر زمین - داشته باشد. حتی اگر بپذیریم مخاطب قادر به درک این مضمون است، قرار دادن او در برابر چنین دغدغه‌ای، امنیت روانی‌اش را مخدوش می‌کند.

طرح چنین مواردی حتی اگر نوگرایی در ساختن مضمون باشد، کاملاً بزرگسال است. هر چه بزرگسالان از توجه و زیر سؤال بردن عادت‌ها و رفتارهای رایج که عمومیت یافته‌اند، لذت می‌برند - چون آن را گونه‌ای هنجارشکنی می‌دانند - اما کودکان نمی‌توانند به آسانی با چنین هنجارشکنی‌هایی کنار بیایند.

فضایی که تا قبل از این، خبر از پایان خوش یک قصه می‌داد و کلاغی که اگرچه هنوز به خانه‌اش نرسیده بود؛ می‌توانست تا قصه‌ی بعدی کودک را همراهی کند، حالا تبدیل به موجودی بی‌خانمان، تحت ستم و بدون جایگاه در زمین و آسمان می‌شود. تفکراتی از این دست، اگرچه بعد فراتری به شعر می‌بخشند، اما برعکس مخاطب بزرگسال، کودک را از لذت همیشگی قصه‌ها محروم می‌کنند، چون از این به بعد، کلاغ به موجود بدبختی تبدیل می‌شود که محکوم است تا ابد در حاشیه‌ی قصه‌ها بماند.

«می‌پرید / بی‌درنگ / می‌وزید / سوی بال‌های او / قلوه‌سنگ / رفت و دور شد از آسمان سرد»

«روی خاک / آشیانه‌ای نداشت / یک کلاغ خسته بود: / قصه‌ای که هیچ خانه‌ای نداشت»

به نظر می‌رسد شاعر برای این که به نگاه شاعرانه‌اش عمق بیشتری ببخشد، برای اشاره‌ی مجدد به «کلاغ خسته» تعبیر «قصه» را می‌آورد. این از آن دست بازی‌های کلامی است که برای مخاطب بزرگسال جذاب است. همین مورد، درباره‌ی تصویر زیبایی «وزیدن قلوه‌سنگ» هم صدق می‌کند که برای مخاطب نامفهوم است.

عدم تناسب تخیل و محتوا با گروه سنی مخاطب در شعرهای دیگر این مجموعه نیز دیده می‌شود. در حالی که سادگی زبان از ویژگی‌های بارز آثار این کتاب است. به گونه‌ای که اگر این شعرها خارج از صفحات این کتاب و قطع ارائه شده چاپ شوند، تشخیص مخاطب آن حتماً گروه سنی «ها» به بالا خواهد بود. شاید کمترین حد سنی که می‌توان برای این آثار در نظر گرفت، گروه سنی «د» باشد.

در بخش‌هایی از شعر «آدم آهنی»، اولین شعر کتاب، می‌خوانیم:

«بوی تند مرگ / پخش شد / توی بند بند بیکرم...»

آخرین بُراده‌ی دل مرا / بهانه‌گیر کرده بود...»

«ناگهان سکوت مرد / پشت خنده‌های تو...»

... من اگرچه آهنم، / لحظه‌ای / گوش کن به زنگ قلب من»

اگرچه ارتباط و تناسب واژه‌های «آهن و زنگ» و «زنگ و قلب» (با توجه به ریشه‌ی قلب یعنی تغییر یافتن از درون)، زیباست؛ اما آیا مخاطب شاعر به سطحی از دریافت و درک رسیده است که بتواند از وجود این «ایهام تناسب»، لذت ببرد؟! یا در شعر «راه»:

«آب دوست داشت / راه را عوض کند؛ خاک شد!»

منظور از «عوض کردن راه»، هم می‌تواند «تغییر مسیر» باشد و هم تغییر «راه و روش»، معلوم نیست کدام مورد مد نظر شاعر بوده است! اگر منظور شاعر تغییر مسیر باشد، آب باید هم‌چنان (اگرچه از مسیری نو) به راه خود ادامه می‌داد. نه این که در خاک فرو رود یا تبدیل به خاک شود! البته شاید هم منظور شاعر ابراز خضوع و فروتنی باشد! اگرچه در شعر نباید به دنبال منطق‌های این‌چنینی گشت؛ ولی نباید فراموش کنیم مخاطب این اثر کودکی است که تنها با واقع‌گرایی می‌تواند به درک منظور شاعر موفق شود. کودک در سنین ۷ تا ۱۲ سال کاملاً واقع‌گراست چنان که پیاژه کودک را به عنوان فیلسوفی در نظر می‌گیرد که جهان را تنها به‌گونه‌ای که تجربه کرده است، درک می‌کند.^۱

سطرهای بعدی این شعر هم با وجود زیبایی در مضمون و تصاویر مطرح شده، به نظر نمی‌رسد مناسب گروه سنی ج



باشد!

«خاک / بذر تازه‌ای به خاطرش رسید؛ خوشه خوشه تاک شد!»

یا

«تاک / توی دست نرده گیر کرده بود / باد شد / وزید.»

«وزیدن تاک» تصویر زیبایی است؛ ولی نه برای گروه سنی ج!

یا این سطر که شاعر تعبیر زیبای آسمان شدن را برای باد به کار برده است، اما این ترکیب در حوزه‌ی درک واژگانی کودک نیست: «تا به آسمان شدن رسید».

برای کودک در این گروه سنی که آسمان وسیع‌ترین و بی‌نهایت‌ترین پهنه قابل تصور در جهان است، چگونه می‌توان توجیه کرد که: «آسمان که شد، دلش گرفت».

به همین ترتیب آیا دریافت تبدیل شدن آفتاب به آب و شعر ناب، سنگین‌تر از آن نیست که در شعر کودک آورده شود؟

«آفتاب / خواست زیر و رو شود؛ آب شد / ریخت توی دفترم / شعر ناب شد!»

متأسفانه گاه شاعران کودک فراموش می‌کنند که مخاطب‌شان تنها قادر به دریافت تشبیه‌ها و استعاره‌های محسوس است. این گروه سنی هنوز به درجه‌ای از تعقل نرسیده است که بتواند معقولات را در ذهن خود شروع و بسط دهد. درک ترکیبات و تصویرهای شعری این مجموعه نیازمند داشتن ذهن بزرگسال است.

تنها سادگی زبان نمی‌تواند بستری مناسب برای طرح مفاهیم انتزاعی و خارج از تجربه‌ی کودک باشد. اگر چنین بود می‌توانستیم شعرهای سهراب سپهری را هم مناسب کودکان فرض کنیم. شعر «عبور» هم در این مجموعه، علی‌رغم داشتن تصاویر و مضامین خوب، مناسب گروه سنی مخاطب نیست. تکرار واژه‌ی ترکیبی «سیم خاردار» بیشتر از آن که به درک بهتر مخاطب کمک کند، او را سردرگم می‌کند.

«نگاه کن / تو هم عبور کرده‌ای / از انزوای سیم خاردار من»

در یک جمع‌بندی به نظر می‌آید در تعیین گروه سنی مخاطب کتاب اشتباهی صورت گرفته است. حتی اگر از عدم تناسب اشعار کتاب با گروه سنی مخاطب آن صرف نظر کنیم، تیرگی و یاسی که بر این مجموعه سایه افکنده است، قابل چشم‌پوشی نیست.

از همان آغاز (اولین شعر کتاب)، شاعر به مخاطب خود خبر از یک تغییر می‌دهد. کودک با همذات‌پنداری با راوی شعر می‌تواند خود را مانند او فرض کند، چون او هم کم‌کم باید دنیای شاد و زنده‌ی کودکیش را ترک کند. او با ترک این دنیا وارد فضایی ناخوشایند و ماشینی خواهد شد تا جایی که محتاج چند چکه «عشق روغنی» خواهد بود تا بتواند چرخ‌دنده‌های دلش را به حرکت درآورد. همان عشقی که در کودکی - هم‌اکنون - او چون رودی زلال و زیبا جریان دارد.

شاعر مفهوم عشق را برای این گروه سنی به فضایی زمخت و ماشینی می‌برد.

«دیدم از سکوت / درد می‌کند / قوطی سرم / غصه‌ای که لای چرخ‌دنده‌هایم گیر کرده بود / آخرین

بُراده‌ی دل مرا / بهانه‌گیر کرده بود.»

سطر چهارم این قسمت دچار مشکل وزنی شده است. از آن‌جا که زبان این شعر شکسته نیست، حذف حرف «ی» از نظر ساختار زبان درست نیست؛ اما اگر حذف می‌شد وزن این قسمت دچار سکنه نبود. البته این حذف از نظر معنا لطمه‌ای به بار معنوی کلام نمی‌زند. در مجموع فضای حاکم بر اثر آن قدر سرد و بی‌روح است که وقتی هم از امید حرف می‌زند، نمی‌تواند حس مورد نظرش را به خوبی به مخاطب خود انتقال دهد. در واقع مخاطب قادر نیست با وجود نگاه متفاوت شعر، آن را مثبت و متفاوت بینگارد. استفاده از فعل «مُرد» با بار معنایی منفی، این تأثیر عکس را دوچندان می‌کند.

«ناگهان سکوت مُرد / پشت خنده‌های تو / در فضای خالی تنم دوید / لرزش صدای تو»

مفاهیمی که شاعر به ذهن مخاطب خود منتقل می‌کند، می‌تواند ذهن مخاطب را تا مدت‌ها درگیر نماید.

کودک، مخاطبی است که باید در مورد ارائه‌ی مضمون و معنا به ذهن او سخت‌گیر و بااحتیاط بود. بزرگسالان، فن ایمن ماندن و درگیر نشدن با مضامین و فضاهای ناخوشایند را می‌دانند، اما کودک چون راه‌گریز از مفاهیم تلخ و تصویرهای خشن را نمی‌داند، ناخودآگاه با آن‌ها درگیر می‌شود و لطمه می‌بیند.

«در ادبیات بزرگسالان، گاهی زیبایی در بستری از بدبینی فلسفی، خشونت اجتماعی و پریشانی روانی ساخته می‌شود. اما کودکان، چون به دنیایی سرشار از شادی و صلح و خوش‌بینی و امنیت نیاز دارند، نمی‌توان برای آن‌ها زیبایی را در قلمروهای تیره و جهنمی آفرید.»

کودکان - به‌خصوص در این گروه سنی - گاه با یک اثر تا مدت‌ها زندگی می‌کنند. بدون تردید بسیاری از این درگیری‌های روانی پایه‌گذار ترس‌ها، شک و تردیدها و سستی و یا استحکام شخصیت آن‌ها در آینده خواهد بود. در واقع

کودکی پله‌ی نوجوانی و پایه‌ی جوانی است. وجود همین باید و نبایدهاست که تفاوت شخصیت‌های بزرگسالان آینده را تعیین می‌کند.

در دنیای امروز، که کودکان به‌طور معمول درگیر باخسوت‌های اجتماعی، خانگی و عدم رضایت از تفاوت‌های اجتماعی، طبقاتی و... هستند، تحمیل چنین فضاهایی در ادبیات (شعر) تأثیر مضاعف بر تخریب شخصیت سالم و آرامش روانی آن‌ها دارد. شعر فضایی است که شاعر با زدودن تلخی‌ها و زشتی‌هایش می‌تواند برای لحظاتی محل تفریح و استراحت و آرامش روانی کودک باشد. زبان فارسی از آن دست زبان‌هایی است که ظرفیت واژگانی گسترده‌ای دارد. برای هر واژه با بار منفی، بدل مثبتی هست. ضمن این‌که تشبیه‌ها و استعاره‌ها و در مجموع تخیل شاعر می‌تواند همین منظره‌ی تلخ را از زاویه‌ای مثبت به تصویر بکشد. نه آن‌چنان که در قسمت‌هایی از شعر آدم آهنی می‌گوید:

«زیر گنبد کبود / طعم خنده‌های کوچکم / تلخ تلخ بود / من / رفته رفته آدم آهنی شدم.»

یا

«بوی تند مرگ / پخش شد / توی بند بند پیکرم...»

کجای این شعر با دنیای کودکان مطابقت دارد؟

کلید واژه‌های این مجموعه را بیشتر واژگانی تشکیل می‌دهند که سنگینی بار منفی‌شان بار مثبت مفاهیم و مضامین مورد نظر شاعر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. واژه‌هایی چون: تلخ - مرگ - چرخ‌دنده - سیم خاردار - گیاه گوشت‌خوار و... شعر «شهید» نمونه‌ای دیگر از این کاربردهای خشن است که در نهایت مضمونی مثبت را برای مخاطب طرح می‌کند. درک این شعر به دلیل ازدحام تصاویر مطرح شده برای مخاطب بزرگسال هم سخت است. برای روشن شدن ذهن خوانندگان، این شعر به‌طور کامل آورده می‌شود:

«بی‌جهت بزرگ شد / توی خاک سینه‌ام، قلب کوچکی که دوست داشتم / سبز شد در آن / یک گیاه گوشت‌خوار / آن گیاه را من نکاشتم / اعتراف می‌کنم ولی / پشت میله‌های ترس ماندم و / دست روی دست خود گذاشتم / قلب کوچکی که خواستم / مثل آفتاب گل کند / در دهان آن گیاه گوشت‌خوار / ناپدید شد! / مثل ترس، توی سینه‌ام نماند / از خودش دفاع کرد و عاقبت / شهید شد.»

تمام منظور شاعر را در این شعر می‌توان این‌چنین خلاصه کرد:

«شهید کسی است که با اعتماد به نفس بر هدف درست خود پافشاری می‌کند، و در راه رسیدن به این هدف جان می‌بازد.»

بیشتر استعاره‌ها و اشاراتی که شاعر برای بیان مضمون مورد نظرش از آن‌ها کمک می‌گیرد فقط برای مخاطب بزرگسال قابل درک است.

در این شعر «گیاه گوشت‌خوار» می‌تواند استعاره از کالبد انسانی باشد که هر چه بزرگ‌تر می‌شود، بیش‌تر می‌خورد و در راه رشد خود همه چیز را می‌بلعد. با این فرض، حتی اگر مخاطب این گروه سنی بتواند منظور شاعر را درک کند، جسم خود را مثل همان گیاه گوشت‌خوار مزاحم تصور خواهد کرد. جسمی که هر چه بزرگ‌تر می‌شود درخشش و پاکی فطری کودکانه خود را از او خواهد گرفت. تا جایی که در بزرگسالی چیزی از آن باقی نخواهد ماند. با همه‌ی این‌ها، این برداشتی است که من نگارنده از این شعر داشتم. حتی شاید منظور شاعر جز این باشد. وای به حال مخاطب!

در شعر «ادعا» به نظر می‌رسد شاعر می‌خواسته یک حس شادمانه یا یک لحظه‌ی شاد را که از یک دیدار حاصل شده است، توصیف کند:

«ادعا نمی‌کنم ستاره‌ام / یک شهاب تکه‌پاره‌ام / ادعا نمی‌کنم که دست نور / روی شانهِ من است...»، «... ادعا نمی‌کنم ولی / تا تو می‌رسی، / ناگهان شهاب می‌شوم...! / بی‌دلیل / آفتاب می‌شوم!»

این شعر تا حدودی از پیچیدگی‌ها و ابهام‌های موجود در شعرهای دیگر این مجموعه خالی است؛ اما نوگرایی

در مضمون و زبان آن دیده نمی‌شود: چنان‌که یادآور شعرهای معروفی از جمله چند سطر زیر است: (این نمونه اگرچه در حوزه‌ی شعر بزرگ‌سال است؛ به دلیل تبادر شدید آن با شعر مورد نظر آورده شده است.)

«بین که غم درون سینه‌ام / چگونه قطره قطره آب می‌شود / ... / تو می‌دمی و آفتاب می‌شود»^۳

شهاب^۴ در این شعر واژه‌های کلیدی است که به گونه‌ای بار احساسات شاعر را به مخاطب منتقل می‌کند، اما برعکس مسیری که سایر شهاب‌ها طی می‌کنند از زمین به آسمان می‌رود:

«ناگهان شهاب می‌شوم / می‌جهم به آسمان»

شعر، دنیای ناممکن‌هاست و شاعر می‌تواند هر گونه عملکرد و رفتاری را به شخصیت‌های مصنوع خود ببخشد؛ اما برای گروه سنی ب و ج که شدیداً واقع‌گراست؛ چنین کاربردی سؤال‌برانگیز و چه بسا بی‌معناست. این نتیجه‌گیری چون عکس منطقی معمول و گونه‌ای «هنجارشکنی معنایی» است، نیازمند زمینه‌سازی و تحلیل روشنی در تصویرسازی است که شاعر از آن غافل مانده است.

در واقع او با آوردن دلیلی شاعرانه می‌توانست به این اتفاق تصنعی جانی خاص ببخشد؛ نه این‌که بی‌مقدمه چنان‌که می‌آورد «بی‌دلیل» به این تضاد برسد:

«ناگهان شهاب می‌شوم! / می‌جهم به سمت آسمان / بی‌دلیل / آفتاب می‌شوم!»

آوردن قید «بی‌دلیل» در این قسمت به ضعف معنوی اثر افزوده است.

در مجموع به نظر می‌آید شاعر می‌خواسته با در کنار هم قرار دادن این شش شعر در یک مجموعه، اثری متفاوت با آنچه تاکنون در شعر کودکان عرضه شده است، خلق کند؛ دغدغه‌ای که این روزها فضای شعر کودک و حتی بزرگ‌سال را هم درگیر کرده است. شاعران در پی آن هستند که با استفاده از قالب‌هایی که کم‌تر در بیست سال گذشته به آن‌ها توجه شده است (مثل نیمایی، سپید، آزاد) و مضمون‌هایی که دغدغه‌ی جامعه‌ی امروز است، آثاری متفاوت را خلق کنند. این اتفاق اگرچه تحسین‌برانگیز است، اما هم‌چنان در بوته‌ی آزمون و خطاست. چنان‌که خیلی از مجموعه‌هایی که خصوصاً در حوزه‌ی کودک با این رویکرد ارائه شده‌اند، مورد توجه مخاطبان خود واقع نمی‌شوند، چون کودکان که افرادی فارغ از تعارف‌ها و سانسورهای دنیای بزرگسالان‌اند، به راحتی بیان می‌کنند که چیزی از این آثار نمی‌فهمند و خودبه‌خود رغبتی به ادامه‌ی خواندن یا شنیدن چنین شعرهایی نشان نمی‌دهند. البته آثاری که در قالب نیمایی سروده می‌شوند - به دلیل آهنگین بودن - شانس پذیرش بیشتری را از طرف کودکان دارند.

دغدغه‌های بیش‌تر این مجموعه، بزرگ‌سال است. در واقع این شعرها بیش‌تر از آن‌که برای کودکان باشند، درباره‌ی کودکان هستند. شاعر از موضعی بالا به مخاطب خود می‌نگرد. این نگاه نه فقط خارج از سطح درک و تجربیات مخاطب است، بلکه گاه او را دچار سردرگمی‌ها و دغدغه‌های زودرس بزرگسالانه خواهد کرد. از طرفی خوبی‌ها و بدی‌هایی که شاعر برای او مطرح می‌کند، چون خارج از سطح تجربیات اوست، ممکن است او را دچار نتیجه‌گیری‌های معکوس کند.

شعر امروز کودک نیازمند محیط و هوای تازه است؛ اما نباید این تازگی بدون توجه به الگوهای مناسب ظرفیت کودک، و باید و نبایدهایی که در زمینه‌ی سلامت روح و جسم او کشف و وضع شده‌اند، طراحی و ارائه شود.

این کتاب اگر به این مقوله‌ی مهم توجه داشت، می‌توانست در ردیف آثار خوب و متفاوت کودک باشد. ضمن این‌که باید ضعف ارائه را نیز به نقص‌های آن افزود. خط برگزیده برای حروف‌چینی، با توجه به چگونگی سفیدخوانی و رنگ‌های استفاده شده در صفحات، بسیار نامناسب است. آن‌چنان‌که گاه خوانش شعر با مشکل روبه‌رو می‌شود. وجود این مشکل در خوانش شعرهای «عبور»، «آدم آهنی» و «شهید» جدی‌تر است. این نوع ارائه، چشم مخاطب را خسته می‌کند و بر عدم جاذبه‌ی کتاب می‌افزاید.

کبری بابایی، شاعر توانمندی است که خود از کودکی در کانون پرورش فکری بالیده است و جرقه‌های ذوق و استعدادش در سنین نوجوانی درخشش یافته است. از او آثار زیبایی زیادی دیده‌ایم و شاید به همین دلیل انتظار بیش‌تری هم از او داریم و منتظر آثار بهتر و زیباتری از او می‌مانیم.

پی‌نوشت:

^۱ - ادبیات کودک و نوجوان، ویژگی‌ها و جنبه‌ها. بنفشه حجازی، ص ۶۰

^۲ - روش‌شناسی نقد ادبیات کودک. محمدهادی محمدی، ص ۳۶

^۳ - فروغ فرخزاد

^۴ - شهاب: شعله، شعله‌ی آتش، ستاره، جسم سماوی که از محیط مجاور زمین یا ستارگان دیگر جدا می‌شود و به جو زمین می‌رسد و بر اثر اصطکاک شدید به رنگ سفید در می‌آید و نور خیره‌کننده‌ای از آن ساطع می‌شود... سنگ آسمان، آسمان سنگ و... (فرهنگ عمید؛ ص ۱۱۰)